

میان‌رشتگی در غرب‌شناسی؛ ماهیت و گونه‌ها

فاسم درزی*

چکیده

غرب‌شناسی دانشی است که به شناخت داشته‌های مغرب‌زمین می‌پردازد. در این دانش، «غرب» به مثابه «دیگری» سوژه‌شناسایی قرار می‌گیرد تا پس از این شناخت بتوان بهتر از گذشته تعاملات و ارتباطات را تنظیم نمود. شناخت دیگری، با توجه به ذوجوه بودن انسان و هستی، نیازمند اتخاذ رویکردی میان‌رشته‌ای/فرارشته‌ای است. بدون «تلفیق» و صرفاً کنار هم قرار دادن دانش‌های گوناگون، آنهم به شکلی مکانیکی، رویکرد میان‌رشته‌ای/فرارشته‌ای تحقق نخواهد یافت. با وجود ماهیت میان‌رشته‌ای غرب‌شناسی تحقیقاتی که تاکنون صورت پذیرفته است لزوماً اینگونه نبوده‌اند و بنابر نوع پژوهش، برچسب‌هایی چون: نا/چند/فرا/زیر رشته‌ای به آنها اطلاق می‌شود. گونه‌های میان‌رشته‌ای پیرامون «غرب‌شناسی» را در دو قالب اساسی می‌توان دسته‌بندی کرد: میان‌رشتگی انتقادی/نظری. انتقادی، اولین گونه از میان‌رشتگی است که مرتبط با «غرب‌شناسی» شکل گرفته است. این مطالعات «متن‌محور» بوده و نگاه و رویکرد تاریخی بر آنها غلبه دارد. سوگیری قابل توجهی در این گونه مشاهده می‌شود. میان‌رشتگی نظری اخیرترین گونه محسوب می‌شود که به بررسی دنیای واقعی و جوامع زنده کنونی می‌پردازد. مطالعات نمونه‌محور و مبتنی بر مفهوم‌سازی دیالکتیک و هم‌چنین گردهمایی‌ها با رویکرد میان‌رشته‌ای مهمترین دسته از این مطالعات محسوب می‌شوند. این نوع را به‌عنوان متکامل‌ترین دسته‌از پژوهش‌های میان‌رشته‌ای پیرامون غرب‌شناسی می‌توان به حساب آورد.

کلیدواژه‌ها: مطالعات ناحیه‌ای؛ غرب‌شناسی؛ شرق‌شناسی؛ میان‌رشته‌ای؛ فرارشته‌ای؛ نارشته‌ای؛ مطالعات انتقادی؛ گونه‌شناسی.

* استادیار، پژوهشکده مطالعات میان‌رشته‌ای قرآن، دانشگاه شهید بهشتی، gh_darzi@sbu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۲۶

۱. مقدمه و طرح مسئله

در غرب، اولین بار مطالعات ناحیه‌ای در حد فاصل میان اواسط و اواخر جنگ جهانی دوم ایجاد شد و تمرکز آن بر روی شرق و آمریکای لاتین به‌عنوان «دیگری» بود. بنابراین سوژه اصلی مطالعات ناحیه‌ای در آغاز صرفاً «شرق» بود و «غرب» در هیچ کجای تعریف آن قرار نمی‌گرفت. بنابراین «شرق‌شناسی» در زمره مهمترین ظهورات «مطالعات ناحیه‌ای» محسوب می‌شد. نگاه امپریالیستی و استعمارگرایی که در غرب نسبت به شرق وجود داشت، تاثیر زیادی بر روی «شرق‌شناسی» غربی‌ها گذاشت و سبب شد ارتباط تنگاتنگی میان این رشته مطالعاتی و حکمرانی و توسعه برقرار شود. البته باید توجه داشت که هر چه مطالعات شرق‌شناسانه به پیش آمده است بیشتر به سمت «پدیدارشناسی» متمایل شده و آن اهداف امپریالیستی کم‌رنگ‌تر شده است. همین رویکرد سوگیرانه که در بسیاری از مطالعات غربی - ها وجود داشت سبب شکل‌گیری مطالعات پسا استعماری به سرکردگی ادوارد سعید شد. این مطالعات که برخی آنرا «شرق‌شناسی معکوس» نامگذاری کرده‌اند، آغازی برای شکل‌گیری «غرب‌شناسی» محسوب می‌شود. این نوع نگاه بعداً توسط بسیاری از مسلمانان پی گرفته شده؛ افرادی همچون صادق العظم و رضا داوری اردکانی در کتاب «درباره غرب» در این دسته جای می‌گیرند. نگاه انتقادی بسیار برجسته‌ای در پارادایم مطالعات پسا استعماری دیده می‌شود. البته «متن محوری» جزء لاینفک مواجهه این پژوهش‌گران با غرب محسوب می‌شود. رویکرد دومی نیز در مطالعه غرب بسیار برجسته است که البته موخر از رویکرد اول به حساب می‌آید و هدف آن اهتمام به برقراری دیالوگ میان غرب و شرق برای شناخت غرب است. در اینجا هدف از «غرب‌شناسی»، پُل زدن میان شرق و غرب و برطرف کردن اختلافات عمیقی است که در طول قرن‌های متمادی میان این دو فرهنگ ایجاد شده است. این گونه عموماً به شکل مطالعه موردی و متناسب با مسائل ملموس و واقعی دنیای معاصر به سراغ «غرب» و شناخت آن می‌رود. در گونه اخیر نیز میان‌رشته‌ای به‌عنوان پیش‌فرض لحاظ شده است و از دانش‌های گوناگون برای شناخت غرب بهره‌برده می‌شود.

همانطور که آشکار است سرشت میان‌رشته‌ای «غرب‌شناسی» در تمام گونه‌های موجود در این حوزه مورد توجه بوده اما در عمل رویکرد میان‌رشته‌ای در بسیاری از موارد با آسیب‌های جدی روبرو بوده است؛ این آسیب‌ها بیشتر بجهت پابند نبودن به مفروضات اولیه میان‌رشته‌ای است؛ اینکه در شناخت مسائل بافت‌محوری مثل مسائلی که در مطالعات

ناحیه‌ای و به‌شکل خاص‌تر «غرب» یا «شرق» مطرح است، رجوع و شناخت آن پدیده در همان محیط و بافت جغرافیایی ضروری است و بدون چنین شناختی، روی آورد ما به چنین مسائلی اشکال بنیادین خواهد داشت. شناخت پدیدارها در بافت جغرافیایی مشخص نیز با توجه به ذوالابعاد بودن این پدیدارها به رویکرد میان‌رشته‌ای ناگزیر خواهد بود. با این وصف باید به چند سوال مشخص پاسخ بدهیم تا بتوانیم بیش از گذشته «میان‌رشتگی» و نقش آنرا در غرب‌شناسی بفهمیم:

۱- چرا «غرب‌شناسی» سرشتی میان‌رشته‌ای دارد؟

۲- چه دانش‌هایی در غرب‌شناسی دخیل هستند؟ کدام دانش‌ها تاکنون بیشترین نقش را در این مطالعات بازی کرده‌اند و در مقابل، از چه دانش‌های مهمی غفلت شده است؟

۳- کدام گونه‌ها از میان‌رشتگی در مطالعات غرب‌شناسی مورد توجه بوده است؟

پاسخ به سه سوال اساسی فوق به ما کمک خواهد کرد بتوانیم درک دقیق‌تری از «غرب-شناسی» و چگونگی پژوهش میان‌رشته‌ای در آن را دریافت نماییم. البته پژوهش حاضر پژوهشی توصیفی است و بنا دارد صرفاً به دسته‌بندی از مطالعات «غرب‌شناسی» موجود با تاکید بر «میان‌رشتگی» دست پیدا کند. تجویز اینکه چگونه می‌توان یک پژوهش میان‌رشته‌ای استاندارد در این زمینه سامان داد نیازمند پژوهش مستقل دیگری است. البته بدون تردید این پژوهش می‌تواند زمینه کافی برای انجام پژوهش‌های آتی را فراهم آورد.

مرتبط با پژوهش‌های پیشین باید توجه داشت که گرچه نگاه میان‌رشته‌ای به این مقوله در ایران معاصر مسبوق به سابقه نبوده است اما تلاش‌های اثربخشی مرتبط با مفهوم «غرب» و «شرق» صورت پذیرفته است: کلاته ساداتی (۱۳۹۳) در پژوهش خود به‌درستی نشان داده است که «غرب‌شناسی» برساختی گفتمانی و عموماً انتقادی در مقابل «شرق‌شناسی» است و به‌همین جهت نیز نیازمند توسعه راهبردهای نظری و معرفت‌شناختی درون‌زا است (۶۱). رضوی و احمدوند (۱۳۹۵) در تحقیقی دیگر به تحول مفهوم «شرق‌شناسی» و تاکید بر «شرق‌شناسی همدلانه» پرداخته و نشان داده‌اند که این مفهوم در رویکرد انتقادی آن نتوانسته است تصویر واقع‌گرایانه‌ای را از غرب بنمایاند و این مفهوم نیازمند بازنگری و تجدید نظر است و عنوان «مطالعات اسلامی» رویکردهای مختلف و از زاویه دید دانش‌های گوناگون به آنرا پدید آورده است (سراسر اثر). طباطبایی (۱۳۹۶) نیز با رویکردی فلسفی-انتقادی به نگاه جریان غرب‌شناسانه در ایران معاصر از فرید تا داوری اردکانی پرداخته و به این نتیجه بسیار مهم دست پیدا می‌کند که تمایز واقعی «من و جزمن [دیگری]» در نگاه ایشان به-

خوبی تبیین نشده است و چالش مفهوم‌شناسانه را چالشی جدی پیش‌روی این جریانات غرب‌شناسانه در ایران معرفی می‌کند. اینک برای تبیین دقیق‌تری از این مفهوم به بخش‌های مختلف مرتبط با آن می‌پردازیم:

۲. سرشت میان‌رشته‌ای «غرب‌شناسی»

وقتی از مفاهیمی مثل «شرق» و «غرب» صحبت می‌کنیم، نمی‌توان آن‌ها را به شکل مستقل و بدون توجه به دوگانه بودن آن‌ها تعریف کرد. اینها مفاهیمی هستند که در تقابل با همدیگر معنادار هستند. البته به شکل مستقل نیز وقتی از «شرق» یا «غرب» صحبت می‌کنیم با سرشتی مبهم و مساله‌دار روبرو هستیم. این مفاهیم میان مفهومی جغرافیایی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی معلق‌اند (Holliday, 2010: 11). هالیدی به درستی به این موضوع اشاره کرده است که این پیچیدگی مفهومی در این دو اصطلاح به حدی است که تقریباً به کار بستن آن‌ها را به شکلی منطقی و همبسته غیر ممکن می‌سازد (ibid). به عبارت دیگر وقتی از «غرب» صحبت می‌کنیم معلوم نیست منطقه جغرافیایی غرب دنیا مورد نظرمان است یا مردم و فرهنگی که در این منطقه جغرافیایی زندگی می‌کنند؟ البته مشخص است که مجموعه‌ای از تمام این مولفه‌ها از «غرب» مورد نظرمان است.

وقتی از «غرب» یا «شرق» سخن می‌گوییم با مفاهیمی روبرو هستیم که ظرف و مظروف کاملاً مشخصی دارند؛ اولاً وابستگی کاملی به جغرافیای مشخصی دارند که در آن قرار گرفته‌اند؛ ثانیاً با مردمی در این جغرافیای مشخص روبرو هستیم که از فرهنگ ویژه و منحصر به فرد خود تبعیت می‌کنند. این دو عامل سبب می‌شود که این مفاهیم به شدت «بافت‌محور»، «موقعیتی»، «زمان‌دار» و وابسته به دنیای خارجی و ملموس باشند. فروکاهیدن «غرب» یا «شرق» به مفاهیمی بدون زمان، انتزاعی، و بدون وابستگی به بافت و موقعیت مشخص عامل اصلی خطاهای اساسی در مواجهه با این مقولات است. همانطور که نشان خواهیم داد، این ویژگی‌ها که برای «غرب‌شناسی» برشمردیم آنرا به سوژه‌ای اصلی برای پژوهش میان‌رشته‌ای مبدل می‌کند.

وقتی از «غرب» یا مثلاً جامعه آمریکایی صحبت می‌کنیم با یک کل پیوسته و مرتبط با هم‌دیگر (Interrelated whole) صحبت می‌کنیم؛ کلی که از بخش‌های کاملاً متفاوت از هم‌دیگر تشکیل شده است. فقط اگر از جهت مظروف و به شکل مشخص مردمی که در این کل به هم پیوسته زندگی می‌کنند نگاه کنیم، از جهات بسیار زیادی این افراد با هم‌دیگر

متفاوت هستند: طبقه، نژاد، جنسیت، سطح تحصیلات، مذهب و انبوهی از دیگر متغیرها (Carrier, 2003: vii). پرداختن به هر یک از این متغیرها حوزه مطالعاتی مخصوص به خود را می‌طلبد و پرداختن به برخی از این حوزه‌ها خودش یک پژوهش مستقل میان‌فرارشته‌ای را می‌طلبد. به‌عنوان مثال «مطالعات جنسیت» یکی از این حوزه‌های میان‌رشته‌ای هستند که در «غرب‌شناسی» لازم است مورد توجه قرار بگیرند. به‌همین شکل می‌توان فهرستی از دیگر حوزه‌های دانشی را در اینجا ذکر کرد. آنچه که به تعیین دانش‌های مورد نظر برای مطالعه مشخص کمک می‌کند این است که مشخص کنیم دقیقاً چه گروه و نمونه‌ای از این کل مرتبط با همدیگر مورد نظر ما است. آنطور که بدرستی کلیفورد (Clifford) (۱۹۸۸) و فابین (Fabian) (۱۹۸۳) در نقد رویکردهای موجود در انسان‌شناسی رایج در دوران خودشان نیز بیان داشته‌اند مشکل اساسی آن است که اثنان‌شناسی پیش‌فرض‌های خودش را در مطالعه جوامع نمایش می‌دهد و این جوامع در آن به‌عنوان ماهیاتی بدون زمان و کاملاً بیگانه نشان داده می‌شوند. نمایش جوامع به‌عنوان ماهیاتی بدون زمان، دقیقاً همان چیزی است که در اینجا مورد نظر داریم و برای گریز از آن لازم است جوامع در بافت، مکان، و دوره زمانی مشخص خود مورد نظر قرار بگیرند.

آنگونه که پلیر و رزبری (Polier and Roseberry) (۱۹۸۹) به نقد روش‌های انسان‌شناختی دوران خود پرداخته‌اند، تفسیر انسان‌شناسانه از مقولات نباید عاری از مقام کاربرد آن باشد (۲۴۵). اگر تفسیر انسان‌شناسانه یک رخداد عاری از این باشد که در چه زمان و مکانی و با چه مخاطبینی، به چه دلیلی، متعلق به چه قلمروی و ... است به یک مفهوم پوچ و توخالی مبدل خواهد شد (همانجا). بنابراین نکته بسیار مهم، غرب‌شناسی نمی‌تواند بدون توجه به مقام کاربرد و منطقه مشخص جغرافیایی مورد توجه قرار بگیرد. لمبارد نیز مشخصاً به این نکته توجه داشته و بیان می‌دارد:

یکی از تمایزهای بسیار مهم مطالعات ناحیه‌ای با دیگر رشته‌های دانشی این است که این دست از مطالعات به مناطق مشخص جغرافیایی (Locally Rooted) تعلق خاطر دارند و سازه‌های مفهومی داخل هر منطقه را مورد توجه قرار می‌دهند و از این جهت با حوزه‌های دیگر دانشی که پژوهششان را به‌شکل جهانی و صرفاً متعلق به یک جامعه مشخص می‌بینند متمایز هستند (۱۹۹۰: ۷۱۹)

در اینجا تمایز اساسی مطالعات ناحیه‌ای با دیگر دانش‌ها جهان‌شمول نبودن و تمرکز بر یک جامعه خاص دانسته شده است. این تمایز بسیار مهمی است که همانطور که در

قسمت‌های بعد هم نشان خواهیم داد در غالب پژوهش‌های غرب‌شناسانه مورد غفلت قرار گرفته و پژوهشگران تلاش کرده‌اند تا احکامی کلی و فراگیر برای «غرب» و «شرق» صادر نمایند. اما آنچه که میان این مطلب و موضوع این مقاله ارتباط وثیق برقرار می‌کند، نسبتی است که میان مطالعات مبتنی بر بافت و مقام کاربرد و مطالعات میان‌رشته‌ای وجود دارد. برای نشان دادن ارتباط عمیق این دو حوزه با یکدیگر به دیدگاه علم‌شناسان می‌پردازیم و در قالب آن سرشت میان‌رشته‌ای «غرب‌شناسی» را نشان خواهیم داد. از نگاه گینز (Gibbons) و همکارانش دانش‌هایی که در بافت کاربرد و مرتبط با زمینه‌های اجتماعی مشخص مورد نظر قرار می‌گیرند «فرارشته‌ای» به حساب می‌آیند^۱. در این نگاه، دانش دارای دو حالت مختلف است: حالت اول (Mode 1) و حالت دوم (Mode 2). دانش حالت اول به مسائلی می‌پردازد که در بافت جوامع آکادمیک به آن پاسخ داده می‌شود و عموماً تک‌رشته‌ای است؛ اما دانش حالت دوم، بر عکس حالت اول، در بافت کاربرد (Context of Application) به پیش می‌رود و فرارشته‌ای است. علم حالت اول همسرخ (Homogeneity) است اما علم حالت دوم دارای خصوصیت نامتجانسی (Heterogeneity) است. این ناهم‌سرخی به دلیل آن است که به مسائلی می‌پردازد که مختص جغرافیای خاصی است و در بافت موقعیتی ویژه‌ای پدید آمده است. بنابراین این گونه، به نسبت علم حالت اول انعطاف‌پذیری اجتماعی بیشتری دارد (3: Gibbons et al, 1994). در اینجا و از نگاه گینز، مطالعاتی که در بافت کاربرد و متناسب با موقعیت خاص مورد توجه قرار می‌گیرند سرشتی فرارشته‌ای دارند؛ کلاین (Klien) و همکاران (۲۰۰۱) تصریح می‌کنند که فرارشته‌ای با همکاری قسمت‌های مختلف علم و جامعه صورت می‌پذیرد و به حل مسائل ملموس دنیای واقعی اختصاص دارد:

[فرارشته‌ای عبارت است از] یک شکل جدید از دانش و حل مساله که متضمن همکاری میان قسمت‌های مختلف جامعه و علم است. این همکاری به منظور مواجهه با چالش‌های پیچیده جامعه صورت می‌پذیرد. فرارشته‌ای با مسائل ملموس دنیای واقعی آغاز می‌شود. راه حل‌ها نیز در تعامل تمامی ذی‌نفعان در مساله به دست می‌آید (ص ۷)

با توجه به این تعریف از فرارشته‌ای نیز مطالعات منطقه‌ای و زیرشاخه‌های آن بخصوص «غرب‌شناسی» سرشتی فرارشته‌ای خواهند داشت و برای پرداختن به آنها لازم است حوزه‌های مختلف دانشی در تعامل با همدیگر قرار بگیرند. باندرز (Bunders) و

همکارانش (۲۰۱۰) در فرارشته‌ای تاکید بسیاری بر آن دارند که این دست از مطالعات در عادات علمی، فرهنگی و سیاسی هر منطقه جغرافیایی جای‌گذاری می‌شوند. بنابراین برای هر کشور متفاوت از دیگری خواهد بود (ص ۱۲۷). بررسی‌ها نشان می‌دهد که چطور مطالعات ناحیه‌ای در مناطق مختلف دنیا حوزه‌های بسیار متفاوت از دانش را درگیر کرده است. برای نمایش نمونه‌محور این موضوع در مطالعات منطقه‌ای و بویژه «غرب‌شناسی» ضروری به‌نظر می‌رسد به تنوع دانش‌هایی که در این دست از مطالعات لازم است مورد توجه قرار بگیرند اشاره نماییم و تنوع آنها در گونه‌های مختلف مطالعات منطقه‌ای را نشان دهیم. این کار بیشتر می‌تواند در نمایش ماهیت میان/فرار رشته‌ای «غرب‌شناسی» یاری رسان باشد.

۳. دانش‌های دخیل در «غرب‌شناسی» مبتنی بر بافت جغرافیایی مشخص

در قسمت پیشین این مقاله به تفصیل پیرامون سرشت میان‌رشته‌ای «غرب‌شناسی» سخن راندم و نشان دادیم که این ویژگی بدان جهت است که این دست از مطالعات با توجه به بافت و کاربرد مشخص به پیش می‌روند. همین نکته نیز سبب می‌شود مبتنی بر شرایط مشخص زمانی و مکانی و ... موضوع متفاوتی مورد توجه باشد، و متناسب با موضوع، دانش‌های دخیل در این نوع از مطالعات نیز متفاوت خواهند بود. به‌عنوان مثال اگر در بررسی یک ناحیه جغرافیایی مباحث اقتصادی محور توجه باشند، دانش‌هایی که در این مطالعه مورد نظر قرار می‌گیرند بسیار متفاوت خواهند بود با جایی که محور اصلی توجه ما مباحث سیاسی است. کالهاون (Calhoun) (۲۰۱۷) در این ارتباط معتقد است که به‌عنوان مثال جنگ سرد موجب شد که «سیاست» در مرکز توجه مطالعات روسیه و مطالعات اروپای شرقی باشد؛ مطالعات جنوب آسیا با موضوعات سیاسی روبرو بود و بیشتر بر فرهنگ و تمدن متمرکز بود؛ توسعه اقتصادی مرکز توجه مطالعات آمریکای لاتین بود؛ و تشکیل "ملت‌های جدید" موضوع اصلی مطالعات آفریقایی بود (۱۲۰). در این تبیین مشخص است که چطور موضوعات و مسائل مشخص می‌توانند در مناطق جغرافیایی مختلف متفاوت باشند. واضح است که متناسب با این تغییر در اولویت‌ها، دانش‌های دخیل نیز متفاوت خواهند بود.

ادوارد سعید (۱۹۷۷) در مقدمه کتاب معروفش «شرق‌شناسی» و به‌منظور تعریف این دانش، مهم‌ترین حوزه‌های دانشی دخیل در آنرا برشمرده است.^۲ گرچه او صریحاً این

دانش‌ها را نشمارده است اما از تعریف او اینگونه برداشت می‌شود که اهم این حوزه‌های دانشی از دیدگاه او عبارتند از: جغرافیا، اقتصاد، جامعه‌شناسی، تاریخ، زبان‌شناسی، باستان‌شناسی، روان‌شناسی، و ادبیات (Said, 1977: 12).

بررسی دقیق‌تر مطالعاتی که تاکنون صورت پذیرفته است نشان می‌دهد «مطالعات زبانی» و «ادبیات» در زمره دانش‌هایی هستند که تقریباً در تمامی گونه‌های مطالعات منطقه‌ای مورد توجه بوده‌اند (لمبرد، ۱۹۹۰: ۷۲۷). در این ارتباط لمبرد (۱۹۹۰) در مطالعه‌ای که مرتبط با دانشگاه‌های ایالات متحده به سرانجام رسانده نشان داده است که چهار رشته‌ای که قلب مطالعات ناحیه‌ای را شکل می‌دهند عبارتند از: زبان و ادبیات، تاریخ، علوم سیاسی، و انسان‌شناسی (ص ۷۲۷). دیگر دانش‌ها متناسب با موقعیت جغرافیایی مورد مطالعه متغیر خواهند بود. به‌عنوان مثال در «مطالعات آسیا» عموماً تاریخ، و مطالعات زبان‌شناختی مورد نظر بوده‌اند (همان). در «مطالعات شرق آسیا» و «مطالعات اروپای شرقی» محوریت با دانش تاریخ بوده است (همان). در «مطالعات آفریقا»، «آمریکای لاتین»، و «جنوب شرقی آسیا» نیز دانش اقتصاد ظهور و بروز زیادی داشت (همانجا). جدول شماره ۱ به‌تفصیل و با دقت بالایی تمامی حوزه‌های دانشی دخیل در مطالعات ناحیه‌ای متناسب با تغییر بافت جغرافیایی را نشان می‌دهد.

جدول ۱. دانش‌های دخیل در مطالعات ناحیه‌ای و غرب‌شناسی

Discipline	Africa	East Asia	East Europe	Inner Asia	Latin America	Middle East	South Asia	Southeast Asia
History	5.0	21.9	16.7	20.0	10.0	17.6	8.0	5.2
Language-related	20.0	22.0	29.5	39.7	40.0	25.0	31.3	39.0
Arts	8.0	9.7	3.9	0.0	4.5	4.7	8.0	11.5
Religion and philosophy	3.2	0.0	5.1	2.0	0.0	0.0	5.3	8.7
Area studies	0.0	2.0	0.4	4.9	40.0	0.9	10.5	0.0
Economics	13.6	8.0	5.9	3.4	0.0	9.1	2.9	5.9
Anthropology	19.9	15.0	5.5	1.9	0.0	17.0	6.5	8.0
Sociology	5.2	3.0	3.8	2.0	0.0	8.0	2.4	2.3
Psychology	0.0	0.0	0.4	0.0	0.0	0.5	0.0	0.7
Archaeology	0.0	0.0	0.0	0.0	0.0	0.0	3.5	0.7
Geography	5.2	5.0	1.3	3.9	0.0	2.7	4.1	2.4
Political science	8.9	8.0	8.9	10.8	0.0	8.2	7.1	10.3
Applied and professional	4.0	7.6	10.8	0.0	14.1	4.1	6.0	7.3
N	100	237	204	15	219	170	122	47

a. Faculty of government-supported, organized area programs who spend 25% or more of their professional time on the area.

این جدول از جهات متفاوتی برای ما حایز اهمیت است و به‌خوبی نمایش‌گر تمامی حوزه‌های دانشی است که تا زمان تالیف این مقاله در مطالعات ناحیه‌ای مورد توجه قرار گرفته‌اند. گرچه بدلائل متعددی که در ابتدای این مقاله بدان اشاره کردیم «غرب‌شناسی» یا «مطالعات غرب» نقش کمرنگی در این جدول دارد، اما آنچه تاکنون در «مطالعات ناحیه‌ای» رخ داده است می‌تواند تصویر دقیقی از دانش‌های دخیل در «غرب‌شناسی» پیش‌روی ما

قرار دهد. مبتنی بر این مطالعه ۱۳ حوزه دانشی دخیل در این دست از مطالعات عبارتند از: تاریخ، علوم مرتبط با زبان، هنر، فلسفه و ادیان، مطالعات ناحیه‌ای، اقتصاد، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، باستان‌شناسی، جغرافیا، علوم سیاسی، و علوم کاربردی. همانطور که پیش از این نیز اشاره کردیم چهار رشته‌ای که قلب این دست از مطالعات را شکل می‌دهند عبارتند از: زبان و ادبیات، تاریخ، علوم سیاسی، و انسان‌شناسی. بر این اساس، دانش‌هایی چون: روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، و اقتصاد بسیار کمتر از دانش‌هایی هم‌چون انسان‌شناسی و علوم سیاسی مورد توجه قرار گرفته‌اند. حوزه‌هایی از غرب که در این جدول بدان‌ها پرداخته شده است اروپای شرقی و آمریکای لاتین می‌باشند. در اروپای شرقی به‌جز «باستان‌شناسی» ۱۲ حوزه دانشی دیگر حضوری فعال داشته‌اند. دانش‌های زبانی، تاریخ و علوم کاربردی به‌ترتیب بیشترین درصد به‌کارگیری را به‌خود اختصاص داده‌اند و بقیه دانش‌ها هر یک کمتر از ۱۰ درصد مورد توجه بوده‌اند. اما در حوزه آمریکای لاتین تنها ۵ حوزه دانشی در مطالعات ناحیه‌ای مورد توجه بوده‌اند. این ۵ حوزه به‌ترتیب عبارتند از: «دین و فلسفه»، «دانش‌های زبانی»، «علوم کاربردی»، «تاریخ» و «هنر».

توجه به این نکته ضروری است که توجه اندک پژوهشگران «غرب/شرق‌شناسی» به دانش‌هایی چون: علوم اجتماعی، روان‌شناسی و مطالعات فرهنگی مشکلات اساسی در این حوزه مطالعات ایجاد کرده است. آن‌طور که بسیاری از محققان (Dervin, 2012 & 2013; Holliday, 2010; Machart and Lim, 2013)

نیز مطرح کرده‌اند، پژوهش‌گران در این دست از مطالعات نباید پدیدار را به‌عنوان پدیده‌ای ثابت (Static) و ایستا در نظر بگیرند بلکه لازم است آنرا مقوله‌ای بدانند که به‌شکلی مشترک و در تعاملاتِ فی‌مابین ساخته می‌شود؛ تعاملاتی که وابسته است به زمان و فضایی که این تراکش در آن رخ می‌دهد؛ همچنین به مخاطب و گذشته‌اش و به حالات و احساسات مختلفی که به آن حاکم است و ... توجه به این نکته سبب می‌شود که دانش‌هایی چون: انسان‌شناسی فرهنگی، جامعه‌شناسی، ارتباطات میان‌فرهنگی، و ... که به ابعاد فرهنگی و میان‌فردی توجه دارند برجسته شده و با قوت بسیار بیشتری در مطالعات مدنظر قرار بگیرند. همانطور که در قسمت‌های بعدی این مقاله و بررسی مطالعاتی که تاکنون انجام شده است نشان خواهیم داد، توجه نکردن به این نکته بسیار مهم موجب شده است اشکالات اساسی در غالب پژوهش‌های «غرب‌شناسانه» وجود داشته باشد. در قسمت بعدی

تلاش خواهیم کرد با جزئیات بیشتر به پژوهش‌هایی که تاکنون مرتبط با «غرب‌شناسی» پرداخته و گونه «میان‌رشته‌ای» را دقیق‌تر ترسیم نمایم. با توجه به آنچه تاکنون گفتیم مطالب زیر را در مجموع این قسمت می‌توان مورد نظر قرار داد:

اول اینکه ۱۳ دانش از حوزه‌های مختلف دانشی در «غرب‌شناسی» می‌توانند مشارکت داشته باشند. اهمّ این رشته‌ها که تاکنون مورد نظر بوده‌اند عبارتند از «زبان و ادبیات»، تاریخ، علوم سیاسی، و انسان‌شناسی؛ دوم اینکه با وجود اهمیت بسیار زیاد دانش‌هایی چون: روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد و جغرافیا، این دانش‌ها تاکنون کمتر در مطالعات منطقه-ای و بویژه غرب‌شناسی مورد توجه قرار گرفته‌اند و همین غفلت نیز سبب شده این مطالعات دقت لازمی که باید را نداشته باشند؛ سوم اینکه به‌کارگیری این ۱۳ حوزه دانشی متناسب با حوزه جغرافیایی و بافت مشخص، متفاوت خواهد بود و این مساله مشخص ما است که تعیین می‌کند کدام یک از دانش‌های پیش‌گفته در اولویت پژوهش قرار می‌گیرند.

۴. گونه‌های میان‌رشته‌ای در «غرب‌شناسی»

آنچه که به‌عنوان یکی از مهمترین قسمت‌های این مقاله مورد نظر است، گونه‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزه غرب‌شناسی است. این گونه‌ها را در قالب دو گونه اصلی فرا/نارشته‌ای و میان‌رشته‌ای بیان خواهیم نمود. قسمت اول به پژوهش‌هایی ناظر است که گرچه با وجود سرشت میان‌رشته‌ای «غرب‌شناسی» ضروری است از رویکرد میان‌رشته‌ای تبعیت کنند اما عملاً با محوریت یک حوزه دانشی به‌پیش می‌روند. به‌دلایلی که پیش‌رو خواهد آمد این پژوهش‌ها فرا/نا رشته‌ای نام گرفته‌اند. اما دسته دوم از این گونه‌ها ناظر هستند به پژوهش‌هایی که در عمل توانسته‌اند دیالوگ و گفتگو میان برخی از حوزه‌های دانشی را برقرار نمایند. این طیف را در قالب دو گونه اساسی مورد نظر خواهیم داشت: میان‌رشته‌ای انتقادی و میان‌رشته‌ای نظری. غرب‌شناسی با رویکرد میان‌رشته‌ای انتقادی به تحقیقاتی مرتبط با غرب ناظر است که با نگاهی انتقادی به روی آورد پیشین آنها به شرق شکل گرفته است؛ رویکرد پسا استعماری به سرکردگی ادوارد سعید در این دسته جای می‌گیرد. این رویکرد به‌دلیل برجستگی نگاه ایدئولوژیک در آن، با سوگیری‌هایی همراه بوده که تحقق میان‌رشته‌ای در آنرا با آسیب جدی روبرو کرده است. اما غرب‌شناسی با رویکرد نظری به تحقیقاتی ناظر است که بر دیالوگ و گفتگوی فرهنگ‌ها، و به‌شکل خاص شرق و

غرب، مبتنی است و تلاش می‌کند تا از رهگذر این گفتگو ارتباطی ثمربخش میان فرهنگ‌ها برقرار نماید و مسائل بین‌تمدنی را مرتفع نماید؛ این گونه اخیر را می‌توان در زمره «مطالعات غرب» جای داد و اثربخشی را از گونه قبل بیشتر ارزیابی نمود.

۱.۴ فرا/نارشتگی در غرب‌شناسی

نارشته‌ای (Nondisciplinary) و فرارشته‌ای (Transdisciplinary) از گونه‌های میان‌رشته‌ای در معنای آن به حساب می‌آیند. پژوهش‌های نارشته‌ای به پژوهش‌هایی گفته می‌شود که آن‌ها را نمی‌توان ذیل رشته خاصی دسته‌بندی کرد (Repko & Szostak, 2017: 261-261)؛ پژوهش‌هایی که توسط محققان سرشناس صورت گرفته است اما تحت نظارت و ارزیابی رشته‌های رایج دانشگاهی نبوده است (ibid). به‌شکل خاص در موضوعی که با «تجربه زیسته»، «شهادت» «سنت/تاریخ شفاهی» که از بزرگان نقل می‌شود روبرو هستیم، رویکرد نارشته‌ای بروز جدی پیدا می‌کند (Vickers, 1998: 23-26)؛ از این جهت بخش مهمی از دانش‌ها با پسوند «مطالعات» (Studies) در زمره نارشته‌ای‌ها قرار می‌گیرند. مطالعات جنسیت و مطالعات بومیان در این زمره قرار می‌گیرند (Repko & Szostak, ibid). در حالتی عمومی‌تر، مطالعات منطقه‌ای را نیز می‌توان در این زمره جای داد. بر همین اساس لمبارد می‌گوید:

با وجودی که با توجه به تعلق موضوعات ناحیه‌ای به حوزه‌های مختلف دانشی بهتر است آنرا میان‌رشته‌ای بدانیم، اما «نارشته‌ای» عنوان متناسبتری است؛ زیرا غالباً موضوعات به‌گونه‌ای هستند که کمترین ارتباطی را با یک رشته مشخص ندارند (1990: 730). توضیحی که لمبارد بابت نارشته‌ای بودن «مطالعات ناحیه‌ای» ارائه می‌کند تناسب زیادی با توضیحی دارد که میان‌رشته‌پژوهان در این ارتباط بیان داشته‌اند. وی در جای دیگری اضافه می‌کند که مطالعات ناحیه‌ای نارشته‌ای هستند زیرا موضوع پژوهش در آنها معمولاً بجهت اهمیت‌شان در فهم و شناخت جوامع انتخاب می‌شوند (ibid: 727). در اینجا او بجهت تنوع و تناسب موضوعات این دست از مطالعات با جوامع مختلف آنها را نارشته‌ای دانسته است. این تنوع موضوعی سبب می‌شود عموماً نتوان آنها را ذیل دانش خاصی جای‌گذاری کرد و لذا نارشته‌ای به حساب می‌آیند. با این توضیحات، «غرب‌شناسی» نیز با نظر داشتن به این نکات در زمره نارشته‌ای‌ها قرار می‌گیرد؛ در این دست از مطالعات نیز ناچاریم در مواضع مختلف به سراغ تاریخ شفاهی و تجربه زیسته و زنده افراد برویم. همچنین

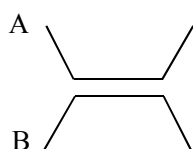
گزیزی نخواهیم داشت که از شاهدان وقایع در شناخت غرب استفاده نماییم. اینگونه پژوهش‌ها برای انجام و تحلیل و تفسیر نیازمند رشته‌های گوناگون خواهند بود و به یک رشته مشخص منحصر نمی‌شوند.

اما «غرب‌شناسی» به چند جهت می‌تواند فرارشته‌ای تلقی شود: همانطور که در ابتدای این مقاله نیز بیان داشتیم، از آن جهت که این دست از مطالعات لازم است حتماً در بافت کاربرد مورد نظر قرار بگیرند فرارشته‌ای محسوب می‌شوند؛ چنین پژوهش‌هایی ضروری است که عموماً به شکل مطالعه موردی صورت پذیرند و الا نمی‌توانند دقت و اثربخشی لازم را داشته باشند. مطالعه‌های موردی با رویکرد میان‌رشته‌ای نیز در زمره فرارشته‌ای‌ها به حساب می‌آیند (Repko & Szostak, 2017: 72). اما در ارتباط با «غرب‌شناسی» وقتی از فرارشته‌ای بودن آن بحث می‌شود از نگاه برخی میان‌رشته‌پژوهان نبود تلفیق و همکاری میان‌رشته‌ای در چنین مطالعاتی مورد نظر است. آنچه که تاکنون در دانشگاه‌های دنیا محقق شده است، فرارشته‌ای با چنین معنایی است. به عبارت دیگر با وجودیکه سرشت چنین مطالعاتی میان‌رشته‌ای است اما عموماً پژوهش‌گران در یک همکاری فکری میان رشته‌های مختلف آنرا به پیش نبرده‌اند بلکه این گروه‌ها در حوزه‌های مختلف دانشی بر روی حوزه جغرافیایی مشخصی پژوهش کرده‌اند و عموماً دیدگاه محققانه‌شان به رشته‌ای که در آن تخصص دارند محدود است (Lambert, 1990: 727). این دسته از مطالعات صرفاً بدان جهت فرارشته‌ای محسوب می‌شوند که در مجموع، پژوهش‌های متعدد با کنارهم قرار گرفتن می‌توانند حوزه‌های مختلف دانشی را در بر بگیرند. برای ارزیابی دقیقتر میزان همکاری میان‌رشته‌ای در حوزه‌های مختلف «غرب‌شناسی» لازم است به «میان‌رشتگی» و گونه‌های مختلف آن در «غرب‌شناسی» بپردازیم.

۲.۴ میان‌رشتگی در «غرب‌شناسی»

آنچه که تاکنون در مطالعات منطقه‌ای و بخصوص در زمینه غرب‌شناسی در آکادمیا رخ داده است بیشتر به فرارشته‌ای یا نارشته‌ای می‌ماند. با توجه به توصیفی که از وضعیت این مطالعات در جهان ارائه دادیم و نبود همکاری لازم میان پژوهشگران اینگونه مطالعات را می‌توان چندرشته‌ای هم دانست. بنابر تمایزی که آکادمی ملی علوم میان چندرشته‌ای و میان‌رشته‌ای در نظر گرفته است، این میزان تعامل و تلفیق رشته‌هاست که میان‌رشته‌ای بودن را تضمین می‌کنند. آنگونه که در شکل شماره ۱ نیز دیده می‌شود در میان‌رشته‌ای با ترکیب

و تلفیق دو دانش به یک تولید جدیدی دست پیدا کرده‌ایم حال آنکه در چندرشته‌ای هر یک از رشته‌ها به شکل مستقل در حال پژوهش بر روی موضوع مورد نظر است.

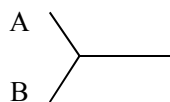


A

چندرشته‌ای

کنار هم قرار گرفتن برای بررسی مسئله مشترک، هنگام پژوهش رشته‌های مستقل از یکدیگر کار می‌کنند

B



C

میان‌رشته‌ای

کنار هم قرار گرفتن برای بررسی مشکل یا مسئله مشترک. تعامل ممکن است موجب ایجاد یک حوزه پژوهشی یا رشته جدید شود.

شکل شماره (۱). تمایز چندرشته‌ای و میان‌رشته‌ای از نگاه آکادمی ملی علوم

منبع: آکادمی ملی علوم، ۲۰۰۵، ۲۷

آنگونه که کلاین (۲۰۱۷) نیز بیان داشته است میزان «تلفیق» (Integration) مهمترین تمایزی است که میان گونه‌های مختلف میان‌رشتگی می‌توان برشمرد و «میان‌رشته‌ای»، در معنای خاص آن، حد قابل توجهی از تلفیق و همکاری میان رشته‌ها را در بر دارد (ص ۲۲؛ همچنین برای آگاهی از دسته‌بندی کلاین و بومی‌سازی آن در مطالعات دینی نک: درزی و همکاران، ۱۳۹۲). بر این اساس در این قسمت بر آن خواهیم بود که به گونه‌هایی از «غرب‌شناسی» پردازیم که «تلفیق» و یا «همکاری میان‌رشته‌ای» در آنها رخ داده است. این گونه‌ها را در قالب دو گونه میان‌رشتگی نظری و انتقادی بیان خواهیم نمود (برای آگاهی از سیر تحول انگاره میان‌رشتگی و تعاریف بیشتر نک: درزی، ۱۳۹۸)؛ در فرارشته‌ای انتقادی نگاهی انتقادی و تجدید نظرطلبانه نسبت به ساختار رایج در دانش وجود دارد اما میان-رشته‌ای نظری متضمن «تلفیق گزاره‌ها در میان رشته‌ها، و ترکیب‌های جدید بر اساس اتصال میان مدل‌ها و استعاره‌ها» است (Klien, 2017, ibid) و در آن، نگاه انتقادی که در نوع پیشین به ساختار رایج در دانش وجود داشت دیده نمی‌شود. این دو گونه می‌توانند تا حد قابل توجهی نمایش‌گر پژوهش‌های میان‌رشته‌ای در غرب‌شناسی باشند.

۱.۲.۴ غرب‌شناسی و میان‌رشته‌گی انتقادی

میان‌رشته‌گی انتقادی مبتنی است بر شکستن مرزهای رشته‌ای و نافرمانی از قوانین رایج رشته‌ای. کلاین معتقد است که این نوع به‌ویژه در رشته‌هایی که به‌منظور انتقاد به ساختار موجود دانش و آموزش به‌وجود آمده‌اند ظهور جدی‌ای دارد؛ رشته‌هایی مانند مطالعات زنان، مطالعات فرهنگی، مطالعات پسااستعماری، و نسخه‌های انتقادی دانش، فناوری، و مطالعات اجتماعی. در برخی موارد، این نوع میان‌رشته‌ای، با عنوان‌های دیگری مانند تقاطع رشته‌گی، پسا‌رشته‌گی، نارشته‌گی، یا ضد‌رشته‌ای نیز نام‌گذاری شده است (Klien, 2009: 7). همانطور که آشکار است مطالعات پسا استعماری یکی از دانش‌هایی در نظر گرفته شده که در زمره میان‌رشته‌گی انتقادی قرار می‌گیرند؛ در حقیقت در این نوع از مطالعات که با ادوارد سعید آغاز شد، نگاهی انتقادی به ساختار رایج تولید دانش غربی‌ها بسط داده می‌شود. در اینجا نشان خواهیم داد که این دست از مطالعات اولاً در زمره اولین روی‌آوردها در «غرب-شناسی» به حساب می‌آیند؛ ثانیاً رویکردی متن‌محور و میان‌رشته‌ای بر آنها حاکم است؛ در انتها نیز اهم مشکلات و آسیب‌های این پژوهش‌ها را که کاملاً به‌جهت نقص روش‌شناختی در مواجهه میان‌رشته‌ای آنها است بیان خواهیم نمود.

ابتدایی‌ترین رویکردها در غرب‌شناسی، آنتی‌تزی برای «شرق‌شناسی» غربی‌ها بود. ادوارد سعید به عنوان بنیان‌گذار مطالعات «پسا استعماری» آغازکننده این رویکرد احتجاجی، مجادله‌ای است. در حقیقت رویکرد ادوارد سعید را باید رویکردی انتقادی به گفت‌مان «شرق-شناسی» دانست؛ رویکردی انتقادی که در آن محور اصلی شناسایی انگیزه‌های غربی‌ها در مواجهه با شرق است. بنابراین برای دستیابی به این هدف لازم است سعید به سراغ اصلی‌ترین منابع غربی‌ها در مطالعه شرق برود و با تحلیل آنها به پیش‌زمینه‌های فکری و اهداف آنها نائل شود. مواجهه سعید با غرب، در این رویکرد، مواجهه‌ای متن‌محور است؛ یعنی او غرب را در این پژوهش از طریق اهم کتابها و منابع مکتوب آنها می‌شناسد. با نگاهی به تعریفی که سعید از «شرق‌شناسی» ارائه می‌کند نکات مهمی را می‌توان دریافت:

شرق‌شناسی عبارت است از تعمیم دادن آگاهی ژئوپولتیک و جغرافیایی [شرق‌شناسان از شرق] به [آگاهی و شناختی مبتنی بر] متون زیبایی‌شناسانه، اقتصادی، محققانه، جامعه‌شناختی، تاریخی و زبان‌شناسانه. شرق‌شناسی صرفاً تمایز جغرافیایی شرق و غرب نیست بلکه مجموعه کاملی از «علائق» است علائقی که شرق‌شناسی برای

پدید آوردن آن از ابزارهایی همچون اکتشاف علمی، بازسازی زبان‌شناختی، تحلیل روان‌شناختی، توصیف جامعه‌شناختی، جغرافیایی و ... استفاده می‌کند. (Said, 1977: 12)

این تعریف بسیار مهمی که سعید از شرق‌شناسی ارائه می‌کند حاوی نکات مهمی است: او به‌درستی بر میان‌رشته‌ای بودن چنین آگاهی‌ای تصریح می‌کند و از حوزه‌های مختلف دانشی در آن نام می‌برد. اما آنچه کار سعید را برای «غرب‌شناسی» مهم می‌کند، انگیزه سعید از مطالعه آثار شرق‌شناسان است. او می‌خواهد در ورای بررسی آثار این محققان، انگیزه‌ها، پیش‌فرض‌ها و مناسبات قدرت را شناسایی نماید. سعید معتقد است که «شرق‌شناسی» در تعامل و تراکنش با انواع قدرت پدید می‌آید: قدرت سیاسی، قدرت اندیشه، قدرت فرهنگی و قدرت اخلاقی (ibid: 13). بنابراین اصلی‌ترین کار سعید «غرب‌شناسی» است؛ یا آنگونه که جلال‌العظم (۱۹۸۰) بیان می‌دارد «شرق‌شناسی معکوس» (Orientalism in Reverse) است؛ آن‌هم شناخت غرب از زاویه گفتمان‌های مختلف و دانش‌های گوناگون. او کاملاً آگاهی دارد که شناخت غرب نمی‌تواند شناختی تک‌رشته‌ای و یک‌سویه باشد.

از نگاه سعید در شرق‌شناسی هم سوژه و هم ابژه چند بُعدی، چندوجهی و در نتیجه چند/میان‌رشته‌ای هستند. سوژه در نگاه او دارای وجوه زیبایی‌شناسانه، اقتصادی، محققانه (Scholarly)، جامعه‌شناختی، تاریخی و زبان‌شناسانه است. ابژه نیز در نگاه او کاملاً متأثر از مناسبات گوناگون قدرت است و این قدرت می‌تواند سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و ... باشد. او در ورای ارزیابی سوژه به انگیزه‌های نهفته در ابژه پی خواهد برد. البته نگاه انتقادی او کاملاً بر این تعاریف حاکم است و می‌گوید:

من شرق‌شناسی را به‌عنوان تبادلی پویا و دینامیک میان نویسندگان [از یک طرف] و علائق سیاسی بزرگی که بوسیله سه امپراطوری بریتانیا، فرانسه و آمریکا پدید آورده شده‌اند مفروض می‌دانم (Said, 1977: 15-16)

در اینجا سعید در حقیقت عصاره شناخت خود از غرب را در یک جمله بیان می‌دارد. او صریحاً میان متون شکل گرفته توسط شرق‌شناسان و علائق سیاسی سیاستمداران سه امپراطوری بزرگ آن دوران ارتباط برقرار می‌کند و تمامی این متون را در راستای به ثمر رسیدن همان علائق سیاسی می‌داند. گرچه در اینجا شاهد عقب‌نشینی سعید از آن رویکرد میان‌رشته‌ای که پیش از آن بیان کرده بود هستیم و «قدرت» را صرفاً به قدرت سیاسی تنزل داده است اما با این وجود رویکرد او به متون مورد مطالعه، به گونه‌های مختلف متون ناظر

است. از این جهت رویکرد میان‌رشته‌ای او به متون با تبارهای مختلف ملحوظ است. در اینجا لازم است بیشتر به رویکرد متن‌محور در میان‌رشتگی انتقادی بپردازیم.

مطالعه برجسته‌ترین آثار پسا استعماری نشان می‌دهد که تمرکز اصلی این آثار بر متون فاخر غربی و نقشی که آن‌ها برای تثبیت هژمونی غرب در شرق داشته‌اند بوده است. چن (۱۹۹۵) در این ارتباط معتقد است که کارهای انجام شده بر روی متون غربی و ورود آنها به شرق از این جهت حایز اهمیت هستند که نشان می‌دهند چطور سازه ادبیات انگلیسی و صدور آن به شرق توانست به تحکیم هژمونی سیاسی عقیدتی امپراطوری استعماری در جهان اسلام منجر شود (Chen, 1995: 49). غرب‌شناسی متن‌محور در نگاه چن ابزار مناسبی است برای فهم ارتباط این متون و قدرتهای سیاسی عقیدتی و تاثیراتی که بر شرق و بخصوص چین داشته‌اند. سینگ (۱۹۸۹) نیز در مطالعه‌ای پیرامون هند نتیجه مشابهی را دریافت کرده است. او نشان داده است که چطور شعر انگلیسی و به‌شکل خاص شکسپیر توانسته است چهره فرهنگی مهدب و برتر از انگلیس را زنده نگه دارد و چهره‌ای اسطوره‌ای که برای منافع سیاسی حاکمان در هند استعماری بسیار مهم بوده است ایجاد نماید (Singh, 1989: 446). توجه به نحوه روی آوردن این پژوهش‌گران و به‌شکل خاص روش پژوهش‌شان در کشف این ارتباطات رویکرد میان‌رشته‌ای را بیش از پیش نشان می‌دهد:

آنگونه که سعید خود می‌گوید، تمرکز اصلیش بر نویسندگان کتاب‌ها و تحلیل و ارزیابی آنها است. سعید در این ارتباط از موقعیت استراتژیک (Strategic Location) و صف‌آرایی استراتژیک (Strategic Formation) استفاده می‌کند (Said, ibid: 20). موقعیت استراتژیک از نگاه او عبارت است از روشی برای توصیف جایگاه نویسنده در یک متن با توجه به موضوع شرق‌شناسانه‌ای که او در ارتباط با آن‌ها می‌نویسد و صف‌آرایی استراتژیک نیز راهی است برای تحلیل ارتباط میان متون و گروه‌های دیگری از متون و به‌طور کلی حیطه کل دانش و فرهنگ (ibid). در این تحلیلی که سعید از روش مورد نظرش ارائه می‌کند رویکرد کل‌نگر و میان‌رشته‌ای او در کشف ارتباط میان یک متن و متون دیگر در حوزه‌های مختلف دانشی کاملاً لحاظ شده است. او از ورای این کار به دنبال تبیین ارتباط جامعه، تاریخ و متون است (24). کشف ارتباط جامعه و تاریخ و یک متن تنها از رهگذر نگاهی چندتباری و میان‌رشته‌ای قابل تحقق است و سعید نیز به این امر خودآگاهی دارد اما در عمل «تقلیل‌انگاری» (Reductionism) شدیدی در نگاه او دیده می‌شود. او «شرق‌شناسی» را صرفاً نشانه‌ای از سلطه اروپا و آمریکا بر جهان شرق می‌داند و اینکه به‌شکل کلی در

بسیاری تحقیقات شرق‌شناسانه می‌توان بخشی از واقعیت‌های موجود در شرق را دریافت کرد به کلی منکر می‌شود. مطالعات میان‌رشته‌ای برای آن است که پژوهش‌گر نگاهی جامع-نگر و همه‌جانبه به سوژه مورد مطالعه پیدا کند و تا حد امکان از سوگیری فاصله بگیرد. اما پروژه سعید به کلی مبتنی است بر سوگیری و از این جهت فاصله زیادی از یک مطالعه میان‌رشته‌ای استاندارد دارد. در میان‌رشتگی نظری، دقیق‌تر نشان خواهیم داد که «غرب-شناسی» چگونه می‌تواند با رویکردی استاندارد و مبتنی بر دیالوگ و گفتگوی شرق و غرب انجام شود و نتایج ثمربخشی به بار آورد؛ با توجه به تعاریف معیاری که از «میان‌رشتگی» وجود دارد، این رویکرد اخیر تناسب بیشتری با «جامع‌نگری» دارد و بیشتر مطابق با ضوابط میان‌رشتگی صحیح است.

۲.۲.۴ غرب‌شناسی و میان‌رشتگی نظری

میان‌رشتگی نظری به یک دیدگاه جامع‌تر و فراگیرتر ناظر بوده، دارای فرمی معرفت‌شناختی است. نتایج این گونه، شامل چارچوب‌هایی مفهومی برای تحلیل مسائلی خاص، تلفیق گزاره‌ها در میان رشته‌ها، و ترکیب‌های جدید بر اساس اتصال میان مدل‌ها و استعاره‌ها است (Klien, 2017, ibid). در این گونه بر خلاف گونه پیشین شاهد ارتباط دو سویه و دیالوگ میان رشته‌های گوناگون هستیم (درزی و قراملکی، ۱۳۹۹: ۱۲۲). این گونه از میان‌رشتگی در غرب‌شناسی متضمن آن است که اولاً محقق صرفاً بر اساس پارادایم فکری و پیش‌فرض‌های خود به شناخت غرب نپردازد؛ همانطور که «شرق‌شناسان» در ابتدای مواجهه خود با «شرق» به شدت دچار این سوگیری بودند [و گاهی نیز هم اکنون در برخی تحقیقات این سوگیری شدید دیده می‌شود] و «اسلام‌هراسی» (Islamophobia) در دستور کارشان قرار داشت، نزد بسیاری از «غرب‌شناسان» که در شرق زندگی می‌کردند نیز «غرب-هراسی» (Westernophobia) در اولویت پژوهش قرار داشت. این «غرب‌هراسی» افراطی هنوز هم در برخی از تحقیقات «غرب‌شناسان» دیده می‌شود که گاهی با واقعیت‌های موجود در غرب سازگاری ندارد. ثانیاً با برقراری ارتباط عمیق میان پارادایم‌ها و رشته‌های گوناگون بتوان تصویر درستی از «غرب» ترسیم کرد. البته باید توجه داشت که این تصویرسازی صحیح خودش هدف این مطالعه میان‌رشته‌ای نیست بلکه صرفاً ابزاری است برای «مرتبط کردن و پل زدن میان شکاف عمیق و فزاینده‌ای که میان جهان اسلام [یا شرق] و غرب ایجاد شده است» (Duvall, 2019: 2)؛ این پژوهش میان‌رشته‌ای کاملاً مساله‌محور

بوده و قرار است این شکاف عمیق را که قسمت زیادی از آن بدلیل درک نادرست متقابل شرق و غرب از همدیگر است مرتفع نماید.

درک نادرستی که گاهاً برخی از «غرب‌شناسان» به‌شکل جدی گرفتار آن بوده‌اند در گفتار طیفی از محققان غربی انعکاس پیدا کرده است:

در میان مسلمانان یک شرق‌شناسی معکوس یا «غرب‌شناسی» در جریان است. بسیاری از بنیادگراها که من ملاقات کردم مشتاق بودند تا غرب را به‌عنوان [نهادی] فاسد و بیش از حد جنسی‌شده ببینند. [همچنین آنرا جایی در نظر بگیرند که] خانواده اهمیت بسیار کمی دارد یا دائماً در حال تغییر است (Kureishi, 2005: 10).

مکارت و همکاران نیز از این سوگیری با عنوان «شرق‌دوستی» (Orientophilia) و «غرب‌هراسی» یاد می‌کند (Machart et al, 2016, p.xi). وی علاوه بر اینکه به این سوگیری مهم تصریح می‌کند، راهکار فاصله گرفتن از چنین سوگیری‌ای را در اتخاذ رویکرد علمی مبتنی بر شواهد جامعه‌شناختی، روان‌شناختی، زبان‌شناختی، مردم‌شناختی و ... می‌داند (ibid). راهکار اصلی که مکارت و همکارانش برای دوری از این سوگیری بدان اشاره می‌کند اتخاذ رویکردی میان‌رشته‌ای و کاملاً آکادمیک است. از نگاه راقم این سطور چنین رویکردی در قلمرو میان‌رشته‌ای نظری قرار می‌گیرد و بر ارتباط و دیالوگ پویا میان هر دو گان شرق و غرب مبتنی است. کنت بورک از چنین چیزی با عنوان «تعریف دیالکتیک یا بافتی» (Contextual or dialectical definition) یاد می‌کند و می‌گوید:

برای گفتن اینکه یک شیء چیست! آنرا داخل یک اصطلاح دیگر جاگذاری می‌کنیم. این ایده مکان‌یابی کردن یا جای‌گذاری کردن در ضمن تعریف ما از هر کلمه‌ای وجود دارد (Burke, 1969:24).

برای اینکه بتوانیم «غرب‌شناسی» صحیحی داشته باشیم لازم است مفهوم‌سازی دیالکتیک از آن داشته باشیم؛ یعنی آنرا در تقابل و ضدیت با مفاهیم رقیب و دوقلویی ببینیم. مفهوم «غرب» در وابستگی کامل با «شرق» پدید آمده است و نه در خلاء (Buruma & Margali, 2005: 3). این مفهوم‌سازی دیالکتیک و تعاملی از آن جهت ضروری است که عموماً مواجهه با مفاهیمی مثل «غرب» و «شرق» با وجود پیچیدگی‌ها و ابهاماتی که در این دو مفهوم وجود دارد بسیار ساده‌انگارانه و غیردقیق بوده است. به‌عنوان مثال عموماً مراد از شرق، چین و کشورهای اسلامی و مراد از «غرب» هم عموماً ایالات متحده است. کشورهای بسیاری وجود دارند که اصلاً در مفهوم‌سازی‌های رایج از غرب و شرق در هیچ

کدام قرار نمی‌گیرند. اضافه کنید به این ابهامات، نکاتی را که در ابتدای این مقاله بدان اشاره کردیم: اینکه پیچیدگی موجود در این مفاهیم اقتضا می‌کند کاملاً نمونه‌محور و مطابق با نمونه خارجی به ناحیه مورد نظرمان پردازیم. نه اینکه با برچسب‌هایی مثل غرب و شرق، حکمی کلی و نامفهوم را به طیف گسترده‌ای از فرهنگ‌ها منضم کنیم. چنین کاری نیز نیازمند در نظر گرفتن موضوعی مشخص و بررسی آن در ارتباط با فرهنگ رقیب و دوقلویش هست.

به‌عنوان مثال وقتی دمونت می‌خواهد «فردگرایی» غرب را توضیح دهد، عناصر و مولفه‌های غیرفردگرایانه را در هند برجسته‌سازی می‌کند (نک: Dumont, 1970: 2). دمونت، انسان‌شناس فرانسوی، که متخصص فرهنگ‌ها و جوامع هندی بود. او در یکی از کتاب‌های برجسته‌اش با عنوان «سلسله مراتب انسانی: سیستم طبقاتی و دلالت‌های آن»^۳ به تبیین و توصیف فرهنگ‌های اصلی و شاخص در هند پرداخته است. او در این کتاب برای فهم بهتر آن برای جوامع غربی، به مقایسه مولفه‌های مختلف زندگی شرقی با مولفه‌های هم-عرض آن در غرب پرداخته است. این شکل از مطالعات محسوب می‌شود. برخی محققان چنین رویکردی کاملترین گونه از این دست از مطالعات محسوب می‌شود. برخی محققان چنین رویکردی در «غرب‌شناسی» را که کاملاً میان‌رشته‌ای، بینا‌فرهنگی، و دیالکتیک هست را کاملترین نمونه‌ها در این دست از مطالعات می‌دانند (Carrier, 2003: 3-4). ما این دسته از پژوهش‌ها مرتبط با «غرب‌شناسی» را به عنوان یکی از گونه‌های میان‌رشتگی نظری مورد نظر قرار داده‌ایم و معتقدیم سوگیری پژوهش در چنین روشی بسیار کمتر از گونه‌های انتقادی است که در بخش قبل بدان پرداختیم. اما این گونه از میان‌رشتگی که در آن «تلفیق» میان رشته‌ها و پارادایم‌ها تا حد خوبی صورت پذیرفته است به شکلی دیگر نیز وجود دارد:

در قالب کنفرانسها، سمپوزیومها و نشستهای موضوعی در گردهمایی انجمنی. نمونه‌ای از این گردهمایی‌ها را می‌توان در جلسات مرتبط با چین یا دیگر نقاط دنیا مشاهده کرد. در این دست گردهمایی‌ها موضوع گردهمایی می‌تواند به ترکیب رشته‌ها و تحقق میان‌رشته‌ای منجر شود (Lambert, 1990: 728). در ارتباط با «غرب‌شناسی» نیز

از سال ۲۰۰۰ به این سو، و با ورود آمریکا به خاورمیانه، بهار عربی، و تنش گسترده در خاورمیانه، شاهد مهاجرت گسترده به غرب بوده‌ایم. همین مساله بسیار مهم نیز موجب بروز تنش‌های فراوان در غرب شده است. موضوعات پیچیده‌ای چون: ملیت‌های چند فرهنگی، مهاجرت^۴، نژاد پرستی، و بنیادگرایی در اروپا در زمره مهمترین مسائلی است که

توسط خود غربیان در مرکز توجه قرار گرفته است. تاکنون همایش‌ها، گردهمایی‌ها، کتابها، مجلات و مقالات فراوانی در این حوزه‌های پژوهشی به سرانجام رسیده. تمامی این دست از مطالعات در زمره جدیدترین مطالعات غرب‌شناسانه قرار می‌گیرد که متکفل اصلی آن نیز خود غرب بوده است. در این گردهمایی‌ها می‌توان به‌خوبی شاهد تضارب آراء و نگاه‌های مختلف به مقولات میان‌رشته‌ای مرتبط با «غرب‌شناسی» بود.

بنابراینچه گفته شد مشخص می‌شود که گونه‌های میان‌رشته‌ای در غرب‌شناسی را در دو گونه متمایز و مهم می‌توان دسته‌بندی کرد: ۱- میان‌رشته‌ای انتقادی که اولین روی‌آورد شکل گرفته در «غرب‌شناسی» است. این رویکرد گرچه مزایای زیادی برای شناخت غرب داشته است اما «سوگیری» زیادی در آن دیده می‌شود. این سوگیری با فلسفه میان‌رشته‌ای در تعارض است؛ ۲- میان‌رشته‌ای روشی که از ره‌آورد گفتگوی میان حوزه‌های مختلف دانشی و پارادایم‌های گوناگون رخ می‌دهد و «تلفیق» خوبی در آن صورت می‌پذیرد. این دسته از روی‌آوردها به غرب‌شناسی در زمره متکامل‌ترین پژوهش‌های میان‌رشته‌ای در زمینه غرب-شناسی به حساب می‌آیند که به دو شکل صورت می‌پذیرند.

۵. بحث و نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان می‌دهد که مطالعات غرب‌شناسی گرچه ابتدا رویکردی فرا/نارشته‌ای داشته و عموماً رویکردی تاریخی-زبان‌شناختی بر آن حاکم بوده اما هر چه پیش آمده است بیشتر بر شناخت جوامع به‌عنوان موجودی زنده و پویا متمرکز شده و رویکردی اجتماعی-پدیدار شناسانه بر آن حاکم شده است. البته نمی‌توان به رویکرد انتقادی به غرب که در مطالعات پسااستعماری جریان داشت بی‌اعتنا بود. این دست از مطالعات نیز با نگاهی تاریخی و غلبه متن‌محوری به پیش می‌رفتند.

مطالعات ناحیه‌ای به‌عنوان خاستگاه اصلی «غرب‌شناسی» به حساب می‌آید. مطالعات ناحیه‌ای از آغاز تا مدیدزمانی صرفاً به مطالعه شرق، به مثابه دیگری، اختصاص داشت؛ مطالعه‌ای که شرق را طفیلی غرب و در مقایسه با آن در نظر می‌گرفت و کمترین اعتنایی به شناخت غرب، به‌مثابه خود، نداشت. آغاز غرب‌شناسی را باید در مطالعات پسا استعماری و نگاه انتقادی شرقی‌ها به غرب در نظر گرفت. در این رویکرد نیز شرقی‌ها به دنبال شناسایی انگیزه‌ها و اهداف خاورشناسان در پرداختن به شرق بودند. سرشت میان‌رشته‌ای مطالعات ناحیه‌ای و به‌تبع آن «غرب‌شناسی» مفروضی در تمامی این مطالعات محسوب می‌شده است

اما عملاً نمی‌توان مولفه‌های اصلی «میان‌رشتگی» از قبیل «تلفیق» و «رویکرد کل‌نگر» را در این دست مطالعات مشاهده نمود. این سرشت میان‌رشته‌ای دقیقاً مرتبط است با مقوله «دیگری»؛ شناخت «دیگری» بر توجه به عوامل مختلف فردی، اجتماعی، جغرافیایی، اقتصادی، سیاسی و ... مبتنی است و بدون توجه به این عوامل، امکان شناخت دقیق و صحیح و مطابق واقع از آن وجود نخواهد داشت. در رویکردهای اولیه، دانش‌های زبانی، تاریخ، دین و فلسفه، و علوم کاربردی مهمترین دانش‌هایی محسوب می‌شده‌اند، که در مطالعات ناحیه‌ای و به تبع آن غرب‌شناسی مورد توجه قرار می‌گرفتند و دانش‌های بسیار مهمی از قبیل علوم اجتماعی، علوم سیاسی، روان‌شناسی و ... کمتر در مرکز توجه بودند. همین عامل نیز سبب می‌شده که این مطالعات عموماً ایستا و غیرپویا و کمتر با وضعیت موجود جوامع تطابق داشته باشند. البته همان دانش‌ها نیز در وضعیتی فرا/نارشته‌ای در پژوهش‌ها به کار گرفته می‌شدند؛

در رویکرد آکادمیک غربی‌ها، به‌خصوص در آغاز مطالعات ناحیه‌ای، صرفاً از منظر یک رشته مادر که پژوهش‌گر در آن متخصص بود صورت می‌پذیرفت اما در مجموع، مطالعاتی که پیرامون یک منطقه صورت می‌گرفت با توجه به اینکه توسط افراد مختلف و با رویکردهای متفاوت انجام می‌شد حائز ویژگی فرا/نارشته‌ای محسوب می‌شد؛ زیرا عملاً پیوندی میان این رویکردها صورت نمی‌پذیرفت و صرفاً نگاه‌های مختلف توسط افراد مختلف در پژوهش‌ها جاری و ساری بود؛ همایش‌ها و گردهمایی‌ها مهمترین جایی محسوب می‌شدند که امکان گفتگوی اثربخش میان دیدگاه‌های مختلف و تلفیق دیدگاه‌ها در آن وجود داشته/دارد. به‌همین جهت اینگونه گردهمایی‌ها را به‌معنای واقعی کلمه می‌توان به‌عنوان «میان‌رشتگی» در پژوهش‌های غرب‌شناسانه در نظر گرفت. در ارتباط با آسیب میان‌رشتگی از جهت نبود رویکرد کل‌نگر نیز می‌توان مطالعات پسا استعماری را به‌عنوان نمونه‌ای مناسب در نظر گرفت. در این دست از مطالعات با وجودیکه به رویکرد میان‌رشته‌-ای تصریح می‌شده است اما در عمل با یکسویه‌نگری به «غرب» روبرو هستیم. در این دست از مطالعات نمی‌توان غرب را آنگونه که در واقع وجود دارد یافت. این طیف از مطالعات عموماً تاریخی-متن‌محور بوده و به مطالعات پدیدارشناسانه - جامعه‌شناختی کم-توجه هستند. نقدهای اساسی که محققان غربی به چنین پژوهش‌هایی دارند به‌خوبی نقص این گونه را در واقع‌نمایی از غرب نشان می‌دهند.

اما کامل‌ترین نوع غرب‌شناسی را باید در گونه میان‌رشتگی نظری دانست؛ آنهم گونه‌ای که بر مفهوم‌سازی دیالکتیک مبتنی است. مفهوم‌سازی دیالکتیک در شناخت ویژگی‌های غرب به دنبال مفاهیم رقیب آن در شرق می‌گردد و مثلاً برای تعریف مفهوم فردگرایی غربی‌ها، رویکرد غیرفردگرایی شرقی‌ها را مطرح نظر قرار می‌دهد. در اینجا عملاً به کنار هم قرار دادن منظرها و روش‌های مختلف ناگزیر خواهیم بود. در ارتباط با «منظرهای مختلف»، پارادایم‌های فردگرایی و غیرفردگرایی را در تقابل و دیالوگ با هم قرار داده‌ایم و تلاش می‌کنیم درک متقابلی از این مفاهیم پیدا کنیم و هر یک را از دریچه مفهوم مخالفش ادراک نماییم. از جهت روشی نیز گریزی از به کار بستن روش‌های مختلف در علوم اجتماعی، روان‌شناسی، زبان‌شناسی، و ... برای فهم مسائل مان نخواهیم داشت. بدون اتخاذ چنین روش‌هایی مفهوم‌شناسی دیالکتیک بی‌معنا خواهد بود. همانطور که پیش از این نیز بیان کردیم، گفتگوی ثمربخش و تلفیق میان رشته‌های گوناگون از طریق دیگر و در قالب سمپوزیوم‌ها و گردهمایی‌ها نیز محقق شده‌است و اینرا نیز می‌توان در دوره جدید و به-خصوص بعد از سال ۲۰۰۰ مشاهده نمود. به‌شکل کلی میان‌رشتگی نظری عموماً بر علوم اجتماعی و شناخت جوامع به عنوان جوامعی زنده و پویا مبتنی است. حال آنکه میان-رشتگی انتقادی در غرب‌شناسی عموماً بر مطالعات تاریخی و متن‌محور بنا شده است. اینرا نیز نباید از نظر دور داشت که ارتباط میان این دو رویکرد اساسی در غرب‌شناسی به‌عنوان رویکردی ایده‌آل در میان‌رشتگی توصیه می‌شود؛ ارتباطی که تاکنون محقق نشده اما انتظار آن می‌رود.

پی‌نوشت‌ها

۱. لازم است به این نکته مهم توجه شود که «فرارشته‌ای» در نگاه نظریه‌پردازان این حوزه ذیل معنای عام «میان‌رشته‌ای» و از گونه‌های آن محسوب می‌شود (به‌عنوان مثال نک: کلاین، ۲۰۱۷، سراسر مقاله).
۲. در قسمتهای بعدی این مقاله نشان خواهیم داد که «شرق‌شناسی» سعید در حقیقت نمایش علائق غربی‌ها در مطالعه شرق است و در واقع او در این کتاب به‌معنای واقعی کلمه در حال «غرب-شناسی» است. بنابراین این کتاب را می‌توان در زمره اولین کتاب‌ها پیرامون «غرب‌شناسی» در نظر گرفت.

3. Homo Hierarchicus; The Caste System And Its Implications

۴. برای برخی همایش‌های مرتبط با «مهاجرت» نک: همایش برخط دانشگاه توبینگن با عنوان «شکندگی مهاجرت جهانی» (<https://www.uni-goettingen.de/en/50226.html?cid=25115>)؛ «تبادل معرفت در فرهنگ‌های دانشگاهی از طریق مهاجرت میان اروپا و دریای سیاه» دانشگاه بیرمنگام (<https://blacksearegion.eu/cfp-skopje2019>)؛

کتاب‌نامه

- داوری اردکانی، داوری؛ درباره غرب، انتشارات هرمس، ۱۳۷۹.
- درزی، قاسم؛ فرامرز قراملکی، احد؛ روش‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای قرآنی، انتشارات دانشگاه امام صادق(ع) و دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۹.
- درزی، قاسم؛ احد فرامرز قراملکی؛ و منصور پهلوان (۱۳۹۲). گونه‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای قرآن کریم، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۵(۴).
- درزی، قاسم؛ تاریخ‌انگاره میان‌رشتگی: گذار از نگاه آرمان‌گرایانه و مبتنی بر «تلفیق دانش» به رویکرد عمل‌گرایانه و مبتنی بر «حل مسئله». مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۳۹۸، ۱۱(۴)، ۳۲.
- طباطبایی، سید محمد تقی؛ «از غرب‌زدگی تا توسعه‌نیافتگی؛ از فلسفه تا روشنفکری» (سنجشی درون‌ماندگار)، دوره ۸، شماره ۱ - شماره پیاپی ۱۵، بهار و تابستان ۱۳۹۶، صفحه 37-53.
- کشیک‌نویس رضوی، سید کمال؛ احمدوند، عباس؛ «از شرق‌گرایی تا شرق‌شناسی: پژوهشی در تحول مفهوم و مصداق «شرق‌شناسی»»، غرب‌شناسی بنیادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی سال هفتم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۵، ۶۷ - ۸۷؛
- کلاته‌ساداتی، احمد؛ «ما و جادوی میداس؛ جهان اسلام و غرب‌شناسی انتقادی»، غرب‌شناسی بنیادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال پنجم، شماره اول، شماره پیاپی ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۳، صص 61-79؛

- Bunders, J. F. G., Broerse, J. E. W., Keil, F., Phol, C., Scholtz, R. W., & Zweckhorst, M. B. M. (2010). How can transdisciplinary research contribute to knowledge democracy? In R. In 'tVeld (Ed.), *Knowledge democracy, consequences for science, politics and media* (pp. 125-152). Dordrecht: Springer. 0.1007/978-3-642-11381-9_11
- Burke, Kenneth (1969 [1945]). *A Grammar of Motives*. Berkeley, Calif.: University of California Press.
- Buruma, Ian & Margali, Avishai (2004); *Occidentalism; Images of the West*, New York, The pengim press
- Calhoun, Craig (2017), *Integrating the Social sciences: Area Studies, Quantitative Methods, and Problem-Oriented Research*, in *The Oxford Hanbook of Interdisciplinarity*, Editor-in-Chiefed by: Robert Frodeман, Oxford University Press, second edition, 20102017, pp. 117-130.

- Carrier, James (2003), *Occidentalism: Images of the West*, Oxford University Press
- Chen, Xiaomei (1995) *Occidentalism A Theory of Counter-Discourse in Post-Mao China*, New York Oxford, Oxford University Press
- Clifford, James (1988), *The predicament of Culture: Twentieth-Century Ethnography, Literature, and Art*, Mass.: Harvard University Press
- Dervin, F. (2012). *Impostures interculturelles*. Paris: L'Harmattan
- Dervin, F. (2013). Researching identity and interculturality: Moving away from methodological nationalism for good? In R. Machart, C. B. Lim, S. N. Lim, & E. Yamato (Eds.), *Intersecting identities and interculturality: Discourse and practice* (pp. 8–21). Newcastle upon Tyne: Cambridge Scholars Publishing
- Dumont, L (1970). *Homo Hierarchicus: The Caste System and its Implications*. Chicago: University of Chicago Press.
- Duvall, Nadia (2019); *Islamist Occidentalism: Sayyid Qutb and the Western Other*, Germany: Berlin, Gerlach Press
- Fabian, Johannes (1993), *Time and the other: How Anthropology Makes its Object*. New York: Columbia University Press
- Gibbons, M., Limoges, C., Nowotny, H., Schwartzman, S., Scott, P., & Trow, M. (1994). *The new production of knowledge: The Dynamics of Science and Research in Contemporary Societies*. SAGE Publications London. Thousand Oab, New Delhi, 1994.
- Holliday, A. (2010), *Intercultural communication and ideology*. London: Sage
- Hübinette, T. (n.d.). *Orientalism past and present: An introduction to a Postcolonial Critique*. Retrieved June 24, 2015 from <http://www.tobiashubinette.se/orientalism.pdf>
- Jalal al-azm, Sadiq (1980) "Orientalism and Orientalism in Reverse" in: Jalal al-azm, Sadiq (2014) "Is Islam Secularizable? Challenging Political and Religious Taboos" Gerlach Press
- Klein, J.T. (2017). A taxonomy of interdisciplinarity: The Boundary Work of Definition. in *The Oxford Handbook of Interdisciplinarity*, Editor-in-Chiefed by: Robert Frodeman, Oxford University Press, second edition, 20102017, pp. 15-34.
- Klein, J.T., Grossenbacher-Mansuy, W., Haberli, R., & Bill, A. (Eds.). (2001). *Transdisciplinarity: Joint problem solving among science, technology, and society. An effective way for managing complexity*. Basel: Birkhauser.
- Klien, J.T. (2009). Unity of knowledge and Transdisciplinarity: Contexts of definition, Theory and New Discourse of problem Solving. *Unity of Knowledge (in Transdisciplinary Research for Sustainability)*, Edited by : Gertrude Hirsch Hadorn, EOLSS Publishers Co Ltd
- Kureishi, H. (2005). *The word and the bomb*. London: Faber and Faber
- Lambert, R. D. *Blurring the Disciplinary Boundaries; Area Studies in the United State*, *American Behavioral Scientist*, Vol. 33 No. 6, July/August 1990, pp. 712-732
- Machart, R, Dervin, F, Gao, M (2016), *Intercultural Masquerade: New Orientalism, New Occidentalism, Old Exoticism*, Springer Heidelberg New York Dordrecht London, Springer-Verlag Berlin Heidelberg, Higher Education Press.
- Machart, R., & Lim, S. N. (2013). Identity and language vs. identification through language: A historical perspective. In R. Machart, Lim, C. B., Lim, S. N., & Yamato, E. (Eds.),

Intersecting identities and interculturality: Discourse and practice (pp. 22–44). Newcastle upon Tyne: Cambridge Scholars Publishing

National Academy of Sciences, National Academy of Engineering, and Institute of Medicine of the National Academies (2005). Facilitating interdisciplinary research. Washington, DC: The National Academies Press

Polier, Nicole; Roseberry, Wilian (1989), Tristes tropes: Post-Modern Anthropogys Encounter the Other and Discover Themselves, *Economy and Society*, 18: 245-64.

Repko, Allen F., Szostak R. (2017). *Interdisciplinary Research: Process and Theory* (Third Edition), SAGE Publications Ltd.

Said, Edward (1977) *Orientalism*. London: Penguin

Singh, Jyostna (1989), *Different Shekspears: The bard in the Colonial/Post Colonial India*, *Theater Journal*, 41: 4.

Vickers, J. (1998). “[U]framed in open, unmapped fields”: Teaching the practice of interdisciplinarity. *Arachne: An Interdisciplinary Journal of the Humanities*, 4(2), 11–42

Wallerstein, I.(1996). Marx and History: Fruitful and Unfruitful, in *Race, Nation, Class. Ambiguous Identities*, edited by E. Balibar and I. Wallerstein. London: Verso, 125-34

<https://www.uni-goettingen.de/en/50226.html?cid=25115>

<https://blacksearegion.eu/cfp-skopje2019>

